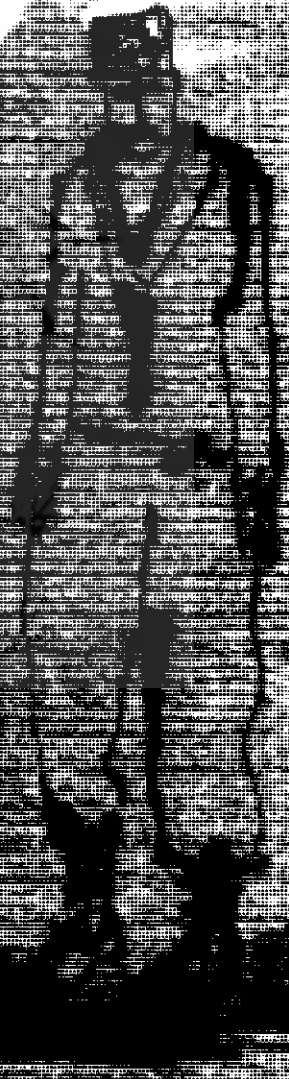




پاکستان کے لیے
میر تقی میر



می روند. عاشیق علسگر خود در یکی از شعرهایش می گوید:
نامم علسگر است، مرد مردانه
دوازده شاگرد در هر سو دارم
اگر روباهی، به میدان شیر گام مگذار!

□□□

عاشیق علسگر را در زمان حیاتش در همه ولایات می شناختند. ساز بر دوش اغلب شهرها و ایلات آذربایجان را می گشت، در مجالس جشن و سرور شرکت می نمود، با عاشیقها مناظره می کرد، و همیشه نیز بر آنان غلبه می زد. علسگر در جوانی «صحنه بانو» دختر کربلای قربان را دوست می داشت که «بوللومحرم» برادر کربلای قربان مانع وصال آن دو دلداه شده و صحنه بانو را به پسر خودش مصطفی نامزد کرد.^۱ هم از این رو، عاشیق تا چهل سالگی تنها ماند و زن نگرفت و در این سن با زنی به نام «آنا خانم» ازدواج کرد، ولی همیشه به یاد عشق نخستین خود بود. در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۹ در آذربایجان شمالی جنگ مهیبی میان ارمنیان و آذربایجانیان رخ داد. در این جنگها که دامنه آن تا مناطق جنوبی کشیده شد، بیشتر شهرها و ولایات آذربایجان غارت شد. از جمله ولایت «گوئیجه» به یغما رفت و اهالی ولایت به روستاهای اطراف پراکنده شدند. علسگر نیز با خانواده خود به روستای «یانشاق» از ولایت «کلبه جر» کوچ کرد. بی گمان شعر زیر محصول این دوران است:

پدرم چی شد، بر سر مادرم چه رفت؟
روزگارم از هم پاشید، قلعه ام پریشان شد،
بار و بنه ام را بستم و قافله به راه انداختم،
امروز از این سرزمین به دیاری دیگر کوچ می کنم.

□□□

علسگر مردی چهارشانه و بسیار تنومند بود. چشمانی سیاه و ابروانی پرپشت داشت. پس از برافتادن حکومت مساوات، دوباره به زادگاه خود آغ کیلسه برگشت و در سال ۱۹۲۶ در ۹۵ سالگی وفات یافت.

مرده ریگ عاشیق علسگر بسیار غنی و سرشار است. او بیشترین منظومه ها و شعرهای عاشیقی را در زمان حیاتش از حفظ داشت و هفتاد و دو آهنگ عاشیقی بلد بود. از میراث ادبی او اکنون پنج هزار خط شعر گردآوری شده است. وی بدیهه سرای ماهری بود و سروده های بی شماری داشت که بیشتر آنها اکنون در دست نیست. خود نیز در زمان حیاتش موفق به جمع آوری آنها نشد. عاشیق، در سروده های خود، به مثابه ناظری تیزبین و دقیق و مردم دوست جلوه می کند که خود را شریک غم و درد مردم می داند.

در جایی می گوید که عاشیق باید:
برای مردم از راستی سخن گوید،

شیطان نفس را در آتش کشد،
پاک نظر و پاک دامن باشد
و از خود نام خوش برجای گذارد

□□□

عاشیق علسگر نیز مانند عاشیقهای قرون وسطا خود را در اجتماع فنودالی تنها حس می کند، غمین می شود و زبان به شکایت می گشاید:

زمانه بدطینت، فلک بی مروت،
شام به صبح و صبح به شام می پیوندی
در هر لحظه هزار دوز و کلک به کار می آوری
پریشان می سازی و باز به نظام می آوری،

□□□

در زمانه او، راستی، انسانیت، جوانمردی، سخاوت، دوستی و مروت افسانه بود. جهان از آن ناجوانمردان بود:

من از ناکسان و بدطینتان
سخن راست و وفای به عهد ندیدم
بسیار با ناجوانمردان مباحثه کردم
ناموس و شرف و شرم در آن ندیدم

□□□

در سرتاسر آفرینش عاشیق، حتی در تغزل و آهنگهای او، غم، قهر، فریاد از تنهایی و خون و اندوه سایه دارد. خود را اغلب «قول علسگر»، «بی نوایی چون علسگر» و «یازیق علسگر» می خواند و تعبیراتی مانند «علسگر، شاد نشدم در دنیا»، «دل غمین و درد آگین است» و «از ازل سرنوشتم شوم است» فراوان به کار می گیرد. در نظر اول این اندوه، اندوه شخصی عاشیق است. اما چنین نیست. علسگر به سبب فقر و فاقه، خودکامگی، حيله ورزی، بی قانونی و آه و ناله که در اطراف خود می بیند، فغان برمی دارد. خود را شریک غم مردم می داند، چه کند که تنها قدرت شعرسرایی و سخن سازی و نوازندگی دارد و کمکی دیگر از دستش بر نمی آید.

علسگر از هر علمی خبر دارد،
این برات مولا و کمال خودم است.
من بار قیل و قال مردم را بر دوش دارم
من بینوا چه کنم آخر؟

□□□

متکی به مردم است و به عشق و به اتکاء مردم شعر می سازد:
علسگر درمان از مردم خود جوی،
ناکسان و بدطینتان کرم ندارند.

از مجلسی که خان و بیگ دارد فرار کن
که برکت از آن مجلس رخت می بندد

□□□

تحقیر و توهین می شنود، اما از مقصد خود باز نمی گردد و ستم و حقارت را تحمل می کند:

علسگر، عصیانت فزون از حد است

کشته زنبور هم از کندو دست نمی‌شوید
ناکسان و بدطینتان و هر جایها
چه دشنامی ماند که به هنروران نگویند

□□□

در بسیاری از سروده‌های خود، تابلوهایی جاندار و زنده از روزگار و زمانه خود به دست داده است. مثلاً در قوشماهای باردیه «دلی علی»، «موللار»، «چیخیدیر» و جز اینها. در این تابلوهای جاندار و طبیعی، از غارت مردم به دست خانها، بیگها، فئودالها و اربابان و به یغما رفتن ثروت ملی به وسیلهٔ مأموران و استثمارگران عمال حکومتی روس سخن می‌گوید. سروده‌اش با ردیف «چیخیدیر» چنین است:

سروران من، شما را از زمانه‌ای گویم
که خیانت جهان گیر شده است.

انصاف و مروت افسانه است

قاضیان ریاکار شده‌اند

دزدان و قلدران قطار فشنگ می‌بندند

و به فقرا و ناتوانان چپ‌چپ نگاه می‌کنند

هر کس را که دلشان بخواهد، می‌زنند و می‌اندازند

هر زمان مأموران تزار به ده می‌آیند

خانه و گاشانه‌مان را غارت می‌کنند.

مردم را به خاطر خراج و بهره به زنجیر می‌کشند

تاز یانه بر پشتشان خط می‌اندازد

در سروده‌ای دیگر که ردیف «موللار» دارد، می‌گوید:

شما بای! چون بید می‌مانید

قد می‌کشید و بار نمی‌دهید.

به ظاهر دوست و در باطن دشمن‌اید!

اعتبار و وفای به عهد ندارید

مال فقرا را حلال می‌دانید،

از شیطان لعین مطلب می‌طلبید.

کم حرف می‌زنید و زیاد می‌خندید،

ناموس و غیرت و شرم ندارید.

□□□

خلاقیت اصلی عاشیق علسگر از تغزل و موسیقی عاشیقی مایه می‌گیرد. او زیباترین نمونه‌های شعر غنایی را آفریده است. اما به طور کلی آمیزه‌ای از حماسه و سروده‌های قهرمانی نیز دارد که در آنها به مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خود توجه کرده است. در سدهٔ گذشته روستاییان آذربایجان به سبب ظلم و ستم بی‌انتهای اربابان و دولتیان قاجاریه و تزار چندین بار عصیان کردند و قهرمانانی مانند قاجاق‌نبی، آدی‌گوزل، یارعلی، دلی‌علی که این عصیانها را رهبری می‌کردند، ظهور کردند. عاشیق علسگر بارها از این حادثه‌ها یاد کرده و در تعریف از این قهرمانان آهنگها سروده‌هایی جاودانه ساخته است، مخصوصاً ستایشهای فراوانی از «دلی‌علی» دارد که در آهنگی حماسی اجرا می‌شود:

نامت چون خورشید جهان را تسخیر کرد،
تو سلطان و خان جوانمردان هستی، دلی‌علی!
مرادت از پیر من شاه مردان گرفته‌ای،

شان و شوکتت چنین افزوده است، دلی‌علی!

وقتی قامت مردانه‌ات بر پشت اسب قرار می‌گیرد،
فلک خود بر آن احساس فخر می‌کند.

هنگامی که نعره می‌زنی و به صف «سالدات» آنها نهیب می‌کشی

خون چون سیل روان می‌سازی، دلی‌علی!

نامردان از دست تو حاشا می‌کشند،

جوانمرد غیرتمند هستی، زنده باشی.

گلوله‌ات سنگ را نیز سوراخ می‌کند،

به تنهایی صد تن از دشمنان را فراری می‌دهی، دلی‌علی!

تو درس از علی‌اعلی گرفته‌ای،

از قلعه‌ای چون خیبر هم نمی‌هراسی.

آن کان کرم، تو را

از هر بلا و مصیبت نگه دارد

من علسگرم، تو جشن عروسی داری،

در گوچه کارها رو به راه نیست.

در راه جوانمردی چون تو

جان عاشیق فدا باد؛ دلی‌علی!

□□□

عاشیق علسگر شعرهای اخلاقی و تربیتی هم دارد. توان گفت که او همیشه به مردم اندرزه‌های پدرا نه می‌دهد. به گفتهٔ خودش، این وظیفهٔ مهم هر عاشیق است. در اوستادنامه‌های خود، گذشته از آنکه اندرزه‌های فراوان دارد، بینش فلسفی و عقاید خود درباره آفرینش کاینات، پیدایش جهان و اسطوره‌های اسلامی را نیز آورده است. و در آهنگهایی که بر این گونه سروده‌ها ساخته، از موسیقی مقامی مایه گرفته است.

در آثار خود همیشه خیرخواهی، دوستی، گشاددستی، وفای به عهد، رفاقت و دیگر سجایای نیک انسانی را تبلیغ، و از صفات زشتی چون خیانت، نامردی، آزمندی، دزدی و غیره انتقاد می‌کند:

جوانمرد آن است که ناموس شناسد،

تا دم مرگ بر دوست دروغ نگوید.

سری را که در راه عهد و پیمان نرود،

با هندوانه‌ای می‌توان عوض کرد!

□□□

در شعرهای تغزلی عاشیق علسگر پیوسته دو چهره، دو تمثال وجود دارد. تمثال نخست عاشیق و تمثال دیگر معشوق است. دل عاشیق گاه غمین و زمانی شادان است. گاه از معشوق خود گلایه‌مند است، شکوه و وقتی نیز آشتی می‌کند. آهنگهای ساخته‌شده بر این گونه اشعار، پرنشاط و رقص‌آفرین است:



ای بی مروت، در راه تو
آن مایه آه کشیدم، دلم خون شد
قامتم خمیده گشت و رنگم پژمرد
چون گلستان خزان زده شدم.

□□□

در جای دیگر:

سلطان زیبارخان، شاه فرشتگان،
جانانه سبزینه چشم من، از پیشم مرو
از غم تو بیمارم، آه می کشم،
بر بستر مرگ هستم، ایمان من، مرو

□□□

عاشیق علسگر در دشوارترین شعر عاشیقی
طبع آزمایی کرده است. حتی روایت شده که دشوارترین
نوع تجنیس^۴ یعنی «دوداق ده یمز تجنیس» را عاشیق
علسگر اول بار سروده است. در این نوع تجنیسها وی از
سویی جناس می آفریند و از سوی دیگر از واژههایی سود
می جوید که در تلفظ آن لبها به هم نخورد، عاشیق علسگر
بی گمان با ادبیات مکتوب و رسمی نیز آشنا بود. در یکی از
اشعارش از نسیمی^۵، فضولی^۶ و حافظ یاد می کند:

ساز من پرده و سیم ندارد،

بخوان که نسیم بر سیم می نوازد.

آیههایی که از فضولی، حافظ و نسیمی بر جای مانده

فرا یاد من هست.

□□□

گذشته از اینها، بارها از فرهاد، شیرین، لیلی، مجنون و دیگر
تمثالهای ادبی و عرائس و معاشیق مشرق زمین نام می برد که
دلیل آشنایی او با ادبیات کلاسیک فارسی و عربی است.
عاشیق علسگر در معنای واقعی کلمه، خنیاگر زیباییهاست.
در سرتاسر آفرینش ادبی و موسیقایی وی، نمی توان آهنگی
و سروده ای یافت که در آن از دلبر و دلبری و زیبایی
سخن نگفته باشد. نوع «گوزه للمه»^۷ ها که همگی در وصف
زیبایی است، مخصوصاً شایان دقت است. به نظر عاشیق،
گوزه للمه خود نیز که در وصف زیبارخان و زیباییها می آید،
باید زیبا باشد، نمونه زیبایی باشد و سراینده خود نیز از
کمال و معرفت بهره یاب باشد:

عاشیق که دیار به دیار می گردد،

باید صاحب کمال باشد.

در نشست و برخاست ادب شناسد،

در علم معرفت سرشار باشد.

□□□

در هر یک از تابلوهایی که از زیباییهای طبیعت و یا
جمال و دلربایی دلبران ترسیم می کند، ابداع هنری به کار
رفته است. در آوردن تشبیه، مراعات نظیر، مجاز و مقایسه
و غیره از شایستگی و قدرتی بی مثل بهره مند است. استاد

تشبیه است، در شعر خود انواع تشبیهها را به کار برده
است. بحث در این موارد زمانی ممکن است که بتوان متن
اصلی را در اختیار خواننده گذاشت.^۸

هر یک از عاشیقهای معاصر آذربایجان مفتون زیباییهای
شعر عاشیق علسگر هستند و مقادیر کثیری از ساختههای
او را از حفظ دارند و او را استاد عاشیقها و خداوند سخن
می شناسند. هر عاشیق جوان ناگزیر از مراجعه به شعرهای
او و استفاده از صنایع بدیعی به کار رفته در سرودههایش
است و آهنگهای منسوب به وی را اجرا می کنند.



پی نوشت:

- ۱- دیوان «عاشیق علسگر» چپ باکو، ۱۹۶۲، ص ۴۴۵
- ۲- نمونههای شعری از دیوان عاشیق علسگر چپ باکو برگزیده شد
- ۳- سالدات: سر بلا روسی
- ۴- «دوداق ده یمز» گونه ای شعر است که کلماتی با واکهای غیر لیبی در آنها آورده می شود و مصرعها گذشته از جلسهای گونه گون دارای قافیه های حروفی نیز هستند.
- ۵- سیدعماد الدین نسیمی شاعر
- ۶- حروفی مسلک قرن دهم که در شهر حلب پوست از تنش باز کردند
- ۷- محمد بن سلیمان فضولی شاعر قرن دهم صاحب آثار فلسفی نظیر: «مطلع الاعتقاد»
- ۸- «گوزه للمه» گونه ای آهنگ بسیار شاد عاشیقی است که ریتمهای پرهیجان طرد اطفال بان می توانند به منافع شعر و موسیقی عاشیقی که در سالهای اخیر در کشورمان چاپ شده، مراجعه کنند